

# روایی و کارایی تبعیض مثبت در احقاق حقوق زنان<sup>۱</sup>

علیرضا باریکلو\*

سید حسین فاطمی نژاد\*

تاریخ تایید: ۱۳۹۸/۳/۲۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۸/۲۰

## چکیده

یکی از ادعاهایی که اغلب فمینیست‌ها بر آن پافشاری کرده‌اند مسئله تساوی زنان با مردان است. آنان با این ادعا خواهان آن شده‌اند که زنان حقوقی برابر با مردان داشته باشند. این امر مستلزم آن است که تمامی تبعیض‌های موجود میان زن و مرد از میان برداشته شود. در این مورد تبعیض را نباید تنها تبعیض منفی دانست بلکه «رفع کلیه تبعیض‌ها» شامل تبعیض‌های مثبت (Positive Discrimination) نیز می‌شود. با این حال ما شاهد آن هستیم که کشورهای غربی از اعمال تبعیض مثبت حمایت می‌کنند؛ براین اساس در تخصیص امکانات، منابع و مشاغل جانب زنان را ترجیح داده و این نوع تبعیض را ناعادلانه تلقی نکرده است. حال آنکه بر اساس اصل مورد پذیرش مکاتب فلسفی غرب، اصل اولیه از نظر عدالت، برابری همه افراد در تخصیص امکانات و برخورداری از آنها است؛ بنابراین نظریه پردازان عدالت ناگزیر خواهند بود تا دلایل قابل قبولی در توجیه طرح‌شان ارائه نمایند.

از این رو در پژوهش حاضر به دنبال آنیم که دو موضوع روایی و کارایی تبعیض مثبت را بر اساس فلسفه لیبرالیسم مورد پژوهش قرار دهیم و ملاحظه کنیم که آیا دلایل موجهی برای اعمال تبعیض مثبت وجود دارد یا نه و آیا تبعیض مثبت می‌تواند اهدافی را که برای آن در نظر گرفته می‌شود محقق کند؟

**واژگان کلیدی:** عدالت، تبعیض، تبعیض مثبت، تساوی، تفاوت، فمینیسم.

<sup>۱</sup> این مقاله با حمایت صندوق حمایت از پژوهشگران و فناوران کشور نگارش یافته است.

\* دانشیار پردیس فارابی دانشگاه تهران (bariklou@ut.ac.ir).

\*\* دانش‌آموخته دکتری حقوق خصوصی (h.fatemi@vatanmail.ir).

## مقدمه

یکی از بحث‌برانگیزترین مسائل در عصر کنونی مسئله حقوق زنان است. مهم‌ترین مسئله‌ای که در این زمینه مورد توجه قرار دارد برطرف کردن تبعیض میان زنان و مردان و برقراری عدالت حقوقی است. در واقع ما شاهد دو رویکرد متمایز در مورد عدالت در حقوق زنان هستیم: رویکردی که عدالت حقوقی را به تساوی حقوق زن و مرد برمی‌گرداند و تفاوت‌ها را ظالمانه می‌خواند؛ رویکرد دیگر، بر رعایت استحقاق‌ها برای تحقق عدالت حقوقی تأکید می‌کند و برابری مطلق حقوقی را ظالمانه می‌شمارد (ر.ک: هدایت‌نیا، ۱۳۹۳، ص ۴۰).

در میان هواداران رویکرد نخست که قائل به تساوی هستند برخی بی‌طرفی را اساس عدالت حقوقی برشمرده‌اند و تأکید کرده‌اند جایی که بدون دلیل رفتار نابرابر با افراد نشود می‌توان گفت عدالت حقوقی حاکم است؛ بنابراین عدالت حقوقی پیوند تنگاتنگی با برابری دارد (کاتوزیان، ۱۳۷۷، ص ۴۶۴ / سروش محلاتی، ۱۳۸۳، ص ۱۳۵ / راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۵۵۱). با وجود این باید توجه داشت که عدالت حقوقی همان برابری نیست. در واقع برابری در برخی موارد در تعارض با عدالت حقوقی است. این نکته مورد توجه اندیشمندان غربی نیز قرار دارد و تصریح می‌کنند بی‌طرفی اقتضای برخورد برابر با همه را ندارد بلکه بی‌طرفی بدین معنا است که به دلایل غیرمرتبط رفتار متفاوتی با آنها نشود (Lane, 1996, pp.223-227)، اما با توجه به اینکه جامعه جهانی ایده برابری میان افراد را به عنوان ایده نظری مبنا مورد تأکید قرار داده و این امر در اسناد حقوق بشری نیز مورد تأکید قرار گرفته است (قاری سیدفاطمی، ۱۳۸۰، ص ۲۴۰) بنابراین عدالت حقوقی، به عنوان تفسیری روشن از ایده ممنوعیت تبعیض در حقوق بشر معاصر تلقی شده است (همان، ص ۲۶۵). ایده برابری و عدم اعمال تبعیض به‌ویژه در خصوص حقوق زنان مورد تأکید قرار می‌گیرد (مهرپور، ۱۳۷۹، ص ۲۱ / کاتوزیان، ج ۲، ص ۶۷۲-۶۷۳).

در قرن گذشته و به‌ویژه پس از جنگ جهانی دوم و از نیمه دوم قرن، تلاش‌های زیادی در جهت تثبیت فرهنگ تساوی حقوق بین زن و مرد و رفع نگرش تبعیض‌آمیز علیه زنان در عادات و رسوم، رویه و رفتار و قوانین و مقررات صورت گرفته است و اسناد بین‌المللی متعددی در این زمینه تدوین و به امضاء و تصویب دولت‌ها رسیده و

آنان را متعهد کرده است که در وضع قوانین و مقررات و رویه و رفتار عملی تبعیض بر اساس جنسیت را کنار بگذارند. مهم‌ترین اسناد بین‌المللی که این مهم را بر عهده دارند عبارت‌اند از: منشور سازمان ملل متحد، اعلامیه جهانی حقوق بشر، میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، کنوانسیون رفع هر نوع تبعیض علیه زنان، منشور حقوق اساسی اتحادیه اروپا و منشور اروپایی جهت تساوی زنان و مردان.

در مقدمه منشور سازمان ملل متحد بر ایمان ملل متحد به تساوی حقوق میان زن و مرد تأکید شده است. کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان نیز که به‌طور خاص متکفل امحاء تبعیض بر اساس جنسیت است، دولت‌های عضو را متعهد کرده که در زمینه‌های مدنی، سیاسی، اجتماعی، اشتغال، آموزش، خانواده و غیره بر مبنای تساوی حقوق زن و مرد گام بردارند. این پیمان‌ها و معاهدات و اقدام‌هایی که به جهت از میان بردن عدم تساوی جنسی صورت می‌گیرد حاکی از ایجاد فرهنگ جنسیتی جدیدی است که بر مبنای آن مشارکت کامل و مساوی تمام زنان و مردان در همه زمینه‌های اجتماعی و تمام سطوح زندگی می‌بایست تأمین شود. تلاش طرفداران تثبیت تساوی حقوق زن و مرد این است که این فرهنگ در ابعاد کامل و وسیع در جامعه بشری جا بیافتد. این دیدگاه که دیدگاه حاکم بر جهان غرب است هیچ‌گونه تفاوت حقوقی میان زن و مرد را برنمی‌تابد و تفاوت در حقوق و تکالیف را ناعادلانه تلقی می‌کند.

با وجود تأکیدهایی که بر رفع تبعیض میان زنان و مردان صورت می‌گیرد اما جهان غرب به استثناء بزرگی دست زده و برخی تبعیض‌ها را تحت عنوان تبعیض مثبت روا دانسته است؛ براین اساس در تخصیص امکانات، منابع و مشاغل جانب زنان را ترجیح داده و این نوع تبعیض را ناعادلانه تلقی نکرده است. حال آنکه بر اساس اصل مورد پذیرش مکاتب فلسفی غرب، اصل اولیّه از نظر عدالت، برابری همه افراد در تخصیص امکانات و برخورداری از آنها است؛ بنابراین نظریه پردازان عدالت ناگزیر خواهند بود تا دلایل قابل قبولی در توجیه طرح‌شان ارائه نمایند (قاری سیدفاطمی، ۱۳۸۰، ص ۲۴۹).

در دیگر سو مکتب اسلام قرار دارد که در این باره نظری متفاوت دارد. دین مبین اسلام تفاوت‌های طبیعی میان زن و مرد را به رسمیت شناخته است از این رو بر اساس

استحقاق هر یک از آن‌ها، حقوق و تکالیف متفاوتی را برای آنها در نظر گرفته است. در این میان توصیه‌های بیشتری در رسیدگی به حال زنان کرده است (ر.ک: رضایی، ۱۳۷۷) در برخی از توصیه‌هایی که شارع مقدس درباره مراعات جانب زنان کرده است صراحتاً بیان داشته که این توصیه‌ها ناشی از ضعف، نیاز و فرودستی زنان نسبت به مردان است (برای نمونه، ر.ک: نوری، ۱۴۰۸، ج ۱۵، ص ۱۸۲)، حضرت علی علیه السلام تصریح می‌کند سفارش‌هایی به این سبک و سیاق نشانگر فرودستی و نیاز کسانی است که این سفارش‌ها در حق آنان صورت گرفته است (نهج البلاغه، خ ۶۷). باید توجه داشت که حقوق و تکالیفی که اسلام برای زنان و مردان در نظر گرفته است باتوجه به ویژگی‌ها و استعدادهای طبیعی هر دو جنس است و مرد و زن را مکمل یکدیگر می‌داند از این‌رو سبک زندگی خاصی را توصیه می‌کند و در چارچوب این سبک زندگی حقوق و تکالیف طرفین را مشخص می‌کند بر این اساس تکالیفی که بر عهده هر یک از جنس مذکر و مؤنث قرار داده می‌شود با حقوقی که به او تعلق می‌گیرد تناسب دارد، برای مثال امام صادق و امام عسکری علیهما السلام درباره علت اینکه ارث زن نصف ارث مرد است می‌گویند: زیرا زن عاقله واقع نمی‌شود، نفقه بر او نیست و جهاد نیز بر او واجب نیست (ابن بابویه، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۵۷۰-۵۷۱)، همچنین وقتی جهاد از زن برداشته می‌شود و زن از مشقت این واجب خلاص و از فیض آن محروم می‌شود شارع مقدس تأکید می‌کند که جهاد زن نیک شوهرداری است (کلینی، ج ۵، صص ۹ و ۵۰۷ / ابن شعبه حرانی، ۱۴۰۴، ص ۶۰). باتوجه به این مطالب در حقوق اسلامی چون اصلی تحت عنوان اصل برابری حقوقی میان زن و مرد پذیرفته نشده است نمی‌توان نابرابری‌ها را به‌عنوان تبعیض - چه مثبت و چه منفی - قلمداد کرد، دیگر اینکه چیش حقوق و تکالیفی مبتنی بر یک سبک زندگی خاص است و این سبک زندگی برخاسته از طرحی الهی محسوب می‌شود بنابراین بر اساس جهان‌بینی اسلامی نمی‌توان بر این سبک زندگی و بر این حقوق و تکالیف خرده گرفت، درحالی‌که بر اساس مبانی لیبرالیسم یعنی اومانیزم، سکولاریسم، نسبیت‌گرایی و فردگرایی، برای شناخت ارزش‌ها هیچ ملاک و ابزاری در دست نیست و ارزش‌های انسانی جز بر پایه تمایلات فردی قابل تعریف و توصیف نمی‌باشد؛ پس چاره‌ای جز آن نیست که افراد هرکدام آزادانه و به‌طور برابر به دنبال خواسته‌ها و امیال

خویش باشند و هیچ چیزی جز خواسته‌های دیگران، نباید آن را محدود و ممنوع کند. به این ترتیب لیبرالیسم یگانه ارزش عام را آزادی انسان برای تأمین غرایز خویش می‌داند و هرکس را آزاد می‌گذارد که سبک زندگی خاص خود داشته باشد. از این رو باتوجه به ابتدای لیبرالیسم بر آزادی و برابری و با لحاظ اینکه سبک زندگی خاصی را برای افراد مقرر نمی‌دارد باید دید آیا تبعیض مثبت که خلاف اصل آزادی و برابری است و در جهت تحمیل سبک زندگی خاصی عمل می‌کند در فلسفه لیبرالیسم قابل توجیه است.

در این پژوهش به دنبال آن هستیم که دو موضوع روایی و کارایی تبعیض مثبت را بر اساس فلسفه لیبرالیسم و لیبرتارینیسم - که گونه‌ای از اندیشه لیبرالیسم است (عربی، ۱۳۹۵، ص ۵۶) - مورد پژوهش قرار دهیم و ملاحظه کنیم که آیا دلایل موجهی برای اعمال تبعیض مثبت وجود دارد یا نه و آیا تبعیض مثبت می‌تواند اهدافی را که برای آن در نظر گرفته می‌شود محقق کند؟

## ۱. تعریف تبعیض مثبت و دلالت آن

از تبعیض مثبت تعاریف متعددی ارائه شده است. برای ارائه تعریفی دقیق از تبعیض مثبت ابتدا به تعریف تبعیض به‌طور مطلق می‌پردازیم «تبعیض» از ماده «بعض» تقسیم و جداکردن بعضی را از بعضی؛ بعضی را بر بعضی برتری دادن (معین، ۱۳۸۸، ص ۲۸۳، ذیل واژه تبعیض / فیومی، [بی تا]، ج ۲، ص ۵۳-۵۴). پاره پاره کردن، ترجیح بعض کسان بر بعض دیگر بدون مجوز مشروع و قانونی (دهخدا، ۱۳۷۷، ص ۶۳۸۹، ذیل واژه تبعیض).

شهید مطهری درباره تبعیض می‌گوید «تبعیض» آن است که در شرایط مساوی و استحقاق‌های هم‌سان، بین اشیاء فرق گذاشته شود، ولی «تفاوت» آن است که در شرایط نامساوی، فرق گذاشته شود. به عبارت دیگر تبعیض از ناحیه‌دهنده است و تفاوت، مربوط به گیرنده (مطهری، ۱۳۷۹، ص ۱۰۱).

بر همین اساس تبعیض در جایی مطرح می‌شود که با دو فرد در شرایط مساوی و بدون دلیلی موجه و قانونی رفتاری متفاوت صورت گیرد. از همین رو دائرةالمعارف‌های

لاتین هنگامی که برای تبعیض مثال می‌زنند تبعیض را رفتار متفاوت با افراد بر اساس برخی امور مثل رنگ پوست، نژاد، قومیت، جنسیت و دین می‌دانند. نکته جالب توجه این است که در میان مواردی که به‌عنوان منشأ تبعیض نام برده می‌شود معمولاً نامی از ملیت به میان نمی‌آید در صورتی که ما شاهد آن هستیم که در جهان کنونی یکی از بیشترین اسباب تبعیض میان افراد، ملیت است. کسانی که شهروند یک کشور محسوب می‌شوند دارای حقوق بسیاری هستند که بیگانگان از آن محروم هستند. با این حال در جامعه جهانی رفتارهای تبعیض‌آمیز بر اساس معیار شهروندی که یک امر اعتباری است به رسمیت شناخته شده است و شهروندی به‌عنوان دلیلی موجه برای رفتارهای متفاوت پذیرفته شده است.

بر اساس تعریف ارائه شده از تبعیض، کنوانسیون رفع هرگونه تبعیض علیه زنان که در مواد متعدد بر تساوی زن و مرد تأکید می‌کند و زن بودن و مرد بودن را سبب مناسب برای تفاوت حقوق نمی‌داند در ماده یک خود تبعیض را این‌گونه تعریف می‌کند: از نظر این کنوانسیون، عبارت «تبعیض علیه زنان»، به معنی قائل شدن هرگونه تمایز، استثناء یا محدودیت بر اساس جنسیت است که بر به رسمیت شناختن حقوق بشر زنان و آزادی‌های اساسی آنها و بهره‌مندی و اعمال آن حقوق، برپایه مساوات با مردان، صرف نظر از وضعیت تأهل آنها، در تمام زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، مدنی و دیگر زمینه‌ها اثر مخرب دارد یا اصولاً، هدفش از میان بردن این وضعیت است.

بنابراین تبعیض در مواردی است که مبنای تساوی است اما بدون دلیل یا به استناد دلایل غیرموجه میان افرادی که فرض بر تساوی آنهاست فرق گذاشته می‌شود. میان تبعیض مثبت که مقید به قید مثبت است با تبعیض به صورت مطلق یا تبعیض با قید منفی تفاوتی وجود دارد. تبعیض مثبت هرچند که نوعی از تبعیض است و حتی به‌عنوان تبعیض معکوس نیز مطرح می‌شود این ویژگی را دارد که دلیلی موجه برای اعمال آن وجود دارد. این دلیل موجه معمولاً این است که به لحاظ تاریخی برخی افراد که ذاتاً مساوی با دیگران هستند در موقعیتی پست‌تر و نامناسب‌تر قرار داده شده‌اند و تغییر این وضعیت به اعمال برخی سیاست‌ها به نفع آن گروه نیازمند است، از همین رو

برخی گفته‌اند: می‌توان تبعیض مثبت را نوعی تبعیض زدایی از طریق اعمال سیاست‌های تبعیض‌آمیز بدانیم به عبارت دیگر می‌توان تبعیض مثبت را ایجاد نابرابری به‌عنوان ابزاری برای دستیابی به برابری دانست (گرگی ازندریانی، ۱۳۹۰، ص ۳۳۶-۳۳۷). به همین جهت در تعریف تبعیض مثبت گفته‌اند: تبعیض مثبت به معنی در پیش گرفتن سیاست و روشی برای اصلاح رویه‌های تبعیض‌آمیز در برابر اقلیت‌های نژادی، زنان و سایر گروه‌هایی است که در طول تاریخ، از برخی یا بسیاری مزیت‌های اجتماعی بی‌بهره مانده‌اند (هنسن، ۱۳۹۲، ص ۲۸).

در این تعریف اشاره‌ای به موقتی یا دائمی بودن تبعیض مثبت نشده است و هرچند برخی مدعی شده‌اند که تبعیض مثبت می‌تواند به صورت دائم یا محدود به دوره‌هایی خاص اعمال شود (فکوهی، ۱۳۸۴، ص ۱۱۶) اما با توجه به اینکه هدف از آن اصلاح رویه‌های تبعیض‌آمیز عنوان شده است و با لحاظ اینکه اعمال هرگونه تبعیض مغایر با مبنای تساوی میان افراد است بنابراین باید اعمال تبعیض مثبت را که اقدامی خلاف اصل برابری است موقت دانست و مدت زمان اعمال آن را محدود به تحقق هدف کرد. از آنجاکه قائلین به تبعیض مثبت این نوع تبعیض را در جایی اعمال می‌کنند که تساوی میان افراد وجود دارد از این رو نمی‌توان موقعیتی را تصور کرد که با وجود اعمال تبعیض مثبت باز هم هیچ‌گاه نابرابری‌های ناشی از اجحاف تاریخی از میان نرود بلکه با توجه به استعدادها و توانمندی‌های برابر افراد با اعمال تبعیض مثبت به ناگزیر این نابرابری‌ها دیر یا زود محو خواهد شد. آنچه مانع از تحقق عملی برابری میان افراد برابر شده بود مسائلی خارج از ذات آنها از قبیل رویکرد، عملکرد و نگاه نادرستی بوده است که نسبت به اقلیت‌ها و افراد محروم ننگه داشته شده، بوده است و در واقع قانون‌گذار با اعمال سیاست‌های تبعیض‌آمیز، موانع موجود بر سر راه تحقق برابری افراد را بر طرف می‌کند و با برطرف شدن این موانع دیگر دلیلی برای اعمال تبعیض مثبت باقی نمی‌ماند. پس از رفع موانع ایجاد برابری و تحقق برابری میان افراد دیگر نمی‌توان احتمال بازگشت نابرابری‌ها را بهانه‌ای برای ادامه تبعیض مثبت قرار داد چرا که دلیلی بر بازگشت این تبعیض‌ها وجود ندارد از یک سو موانع برابری بر طرف شده است و از سوی دیگر گروهی که به سود او تبعیض مثبت اعمال شده است به لحاظ استعدادی و

توانمندی‌های ذاتی با دیگر افراد برابر هستند و به‌لحاظ شخصی و درونی چیزی وجود ندارد که آنها را از دیگران عقب بیاورد؛ بنابراین قاعدتاً تبعیض مثبت باید تضمین‌کننده عدم بازگشت وضعیت نامطلوب موجود باشد.

متصف کردن تبعیض مثبت به وصف دوام در واقع تثبیت تبعیض و نابرابری میان افراد است زیرا نشان می‌دهد آن گروهی که به سود او و به زیان دیگران تبعیض مثبت اعمال شده از این نوع تبعیض بی‌نیازی ندارد و بدون آن امکان هم‌سطح شدن با دیگران را ندارد، از این رو دائمی شدن تبعیض مثبت نتایجی را در بر خواهد داشت که درست مغایر با هدف تبعیض مثبت است بنابراین در تعاریفی که از تبعیض مثبت ارائه شده به موقتی بودن آن تصریح شده است (گرگی ازندریانی، ۱۳۹۰، ص ۳۳۷) برخی از حقوق‌دان‌ها تبعیض مثبت را این‌گونه تعریف کرده‌اند: «تفاوت حقوقی موقت در رفتار که قانون‌گذار آن را به نفع گروهی از اشخاص و به زیان گروهی دیگر و با هدف رفع نابرابری‌های پیشین تجویز می‌کند» (Mélin-Soucramanien, 1997, p.207)، کتاب حقوق آزادی‌های بنیادین (Droits des libertés fondamentales) نیز تعریف مشابهی ارائه کرده است: «تمایزگذاری موقت حقوقی در رفتار با هدف مساعدت به گروه معینی از اشخاص حقوقی یا حقیقی به زیان گروهی دیگر و در راستای از میان برداشتن نابرابری عملی موجود بین آن‌ها» (به نقل از: گرگی ازندریانی، ص ۳۳۸).

باتوجه به این تعاریف به برخی نکات درباره تبعیض مثبت اشاره می‌شود. اولاً، تبعیض مثبت در فضایی اعمال می‌شود که اصل، برابری میان افراد است، ثانیاً، برای اعمال تبعیض مثبت باید این اعتقاد وجود داشته باشد که گروهی از افراد فرودست نگه داشته شده‌اند و موانعی بر سر دستیابی آنها به خیراتی که استحقاق آن را داشته و دارند ایجاد شده است، ثالثاً، هدف از تبعیض مثبت اصلاح وضعیت نامطلوب فعلی است، رابعاً، تبعیض مثبت، عملاً موجب تحقق برابری می‌شود، خامساً، تبعیض مثبت امری موقتی است.

## ۲. اعمال تبعیض مثبت در حقوق زنان از دیدگاه لیبرالیسم

در فلسفه لیبرالیسم و اختیارگرایی - که یکی از شاخه‌های لیبرالیسم است - تأکید



اصلی بر روی آزادی است، لیبرالیسم یگانه ارزش عام را آزادی انسان می‌داند (زیبایی‌نژاد، ۱۳۹۱، ص ۳۱) اما از آنجاکه آزادی بدون برابری معنی دقیقی ندارد از ارزش برابری به‌عنوان روی دیگر سکه آزادی تبلیغ می‌شود (پاک‌نیا، ۱۳۹۴، ص ۲۰). جان لاک که به‌عنوان پدر لیبرالیسم معروف است (سندل، ۱۳۹۴، ص ۱) نیز بر این برابری تأکید ویژه داشت (ر.ک: لاک، ۱۳۸۷، ص ۷۳). باید به این نکته توجه داشت که این برابری که لیبرالیسم از آن دم می‌زند در واقع پاسخی است به نظام سلسله‌مراتبی ارسطو که معتقد بود برخی از انسان‌ها طبیعتاً برده زاده می‌شوند (ارسطو، ۱۳۷۱، صص ۱۲۵۲ و ۱۳۲۷) همچنین واکنشی بود به این باور که پادشاهی موروثی برخی افراد خواستی الهی است؛ بنابراین منظور از برابری، داشتن حقوق برابر است و نباید تصور کرد که منظور لیبرال‌ها از برابری میان انسان‌ها این است که باید به هر نحوی که شده همه انسان‌ها به‌لحاظ شرایط زندگی و کسب مزایا و جایگاه‌های اجتماعی با هم برابر باشند، چرا که عملاً در زندگی روزمره افراد، جمع میان آزادی و برابری امکان‌پذیر نیست. در این‌باره گفته می‌شود: «آزادی و مساوات دو ارزش انسانی است که با یکدیگر متعارض می‌باشند؛ یعنی اگر افراد آزاد باشند مساوات از بین می‌رود و اگر بخواهد مساوات کامل برقرار بشود ناچار باید آزادی‌ها را محدود کرد. چون افراد انسان مثل جنس یک کارخانه نیستند که وقتی به‌طور فابریکی بیرون می‌آیند هیچ تفاوتی میان‌شان نباشد، بلکه یکی پراستعدادتر است یکی کم‌استعدادتر، یکی قوی‌البنیه‌تر است یکی ضعیف‌البنیه‌تر، یکی ابتکار دارد دیگری ندارد، یکی تنبل است دیگری کوشا» (مطهری، ۱۳۹۳، ص ۲۲۰)، از این‌رو باتوجه به تمرکزی که لیبرالیسم بر اصل آزادی افراد دارد در این مکتب نابرابری‌هایی که در جریان زندگی اجتماعی و با به‌کارگیری آزادی‌های فردی ایجاد می‌شود به رسمیت شناخته شده است؛ بنابراین برخی از لیبرال‌ها و به‌ویژه اختیارگرایان مخالف دخالت دولت برای ایجاد برابری میان افراد جامعه هستند و آن را ناقض آزادی‌های فردی و عدالت اجتماعی می‌دانند (ر.ک: سندل، ۱۳۹۳، ص ۵۹-۶۳/ واعظی، ۱۳۸۸، ص ۳۱۹-۳۲۸)؛ بر این اساس آنچه بر عهده نظام‌های لیبرالیستی است این است که برای شهروندان حقوق برابر در نظر بگیرند و برای حذف تبعیض و دستیابی همگان به خیرات جامعه، فرصت‌های برابر ایجاد کنند.

با وجود این مسئله، کشورها که دارای نظام لیبرالیستی هستند در صدد برقراری عملی تساوی میان زنان و مردان بر آمدند. در این راستا آنها نه تنها اقدام به حذف تبعیض‌های منفی علیه زنان کردند بلکه در صدد اعمال تبعیض‌های مثبت بر آمدند. این در حالی است که اختیارگرایی - یکی از شاخه‌های لیبرالیسم - به روشنی با اعمال تبعیض مثبت مخالف است. به عقیده اختیارگرایان - برای نمونه - کارفرمایان می‌توانند در استخدام افراد حتی از شیوه‌های کهنه تبعیض‌آمیز نیز استفاده کنند و حقوق مالکیت خصوصی کارفرما به او اجازه می‌دهد اگر بخواهد هیچ زنی را استخدام نکند (منسبریج و دیگران، ۱۳۸۷، ص ۷۲). سایر لیبرال‌ها نیز بر اساس مبانی‌ای که دارند نیز چندان در توجیه تبعیض مثبت موفق نیستند و توجیهاتی که در این زمینه آورده می‌شود خروج از مبانی لیبرالیسم و نقض آزادی‌های فردی و حتی نقض اصل برابری تلقی می‌شود (ر.ک: همان، ص ۶۶-۶۵ / فرنسیس، ۱۳۸۹، ص ۶۸).

جالب آنکه نظام‌های لیبرال از تبعیض‌های مثبتی حمایت به عمل آوردند که موجب افزایش حضور زنان در اجتماع می‌شد و آن دسته از امتیازاتی را که قوانین این کشورها برای حمایت از زنان در خانواده‌های سنتی مقرر کرده بودند لغو کردند، چرا که لازمه برابری جنسی را فروریختن دوگانگی سنتی خانواده و اجتماع می‌دانستند (منسبریج و دیگران، ۱۳۸۷، صص ۷۷ و ۹۸) و این اعتقاد وجود داشت که در غیر این صورت امکان تحقق تساوی میان زن و مرد میسر نیست؛ برای مثال در امریکا در سال ۱۹۷۹ اصلاحیه «حقوق برابر» (ERA)<sup>۱</sup> بر قانون اساسی امریکا مورد تصویب سی و هشت ایالت امریکا قرار گرفت و به‌عنوان بخشی از قانون اساسی امریکا در آمد. بر اساس بخش نخست این اصلاحیه «طبق قانون، حکومت مرکزی فدرال ایالات متحده یا هر ایالتی نباید بر اساس جنسیت، برابری حقوق را نفی یا محدود کند».<sup>۲</sup>

یکی از اسباب اعتراض‌ها به این اصلاحیه این بود که آن، موجب الغاء قوانین ایالتی و فدرالی می‌شود که مردان را ملزم به حمایت مالی از همسر و خانواده‌شان می‌کند و

1. Equal Rights Amendment.

2. Section 1. Equality of rights under the law shall not be denied or abridged by the United States or by any State on account of sex.

هر تفاوتی را در تعهدات، رفتار یا قواعد و شرایط بین زنان و مردان غیرقانونی خواهد کرد (سامرویل، ۱۳۸۸، ص ۱۰۷).

نتیجه آنکه اصل اولیه‌ای که از فرض تساوی میان زنان و مردان ناشی می‌شد این بود که کلیه اشکال تبعیض میان زنان و مردان از بین برود، اما کشورهای پیرو فلسفه لیبرالیسم چندان به این اصل پایبند نشدند، زیرا هرچند تبعیض‌های منفی علیه زنان را غیرقانونی اعلام کردند، و همچنین تبعیض‌های مثبتی که به سود زنان و حفظ خانواده به صورت سنتی بود لغو کردند اما تبعیض‌های مثبتی در جهت حضور بیشتر زنان در عرصه عمومی و خروج از محیط خانواده ایجاد کردند. این نوع تبعیض مثبت، گاه مورد انتقاد برخی از سیاستمداران غربی قرار گرفته است، برای نمونه می‌توان به سخنان شارون هیز نماینده زن پارلمان کانادا اشاره کرد، وی که رئیس هیئت کاندایدی شرکت‌کننده در کنفرانس پکن بود، در اعتراض به آنچه در سند پکن مقرر شده بود با ترک جلسه کنفرانس، خطاب به خبرنگاران گفت: «تساوی مورد نظر سند پکن برای زنان تساوی به ارمغان نخواهد آورد. در کشور من وقتی گروهی را دعوت به کار می‌نمایند باید پنجاه درصد مرد و پنجاه درصد زن استخدام شوند، اما متأسفانه بیش از پنجاه درصد از زنان را استخدام می‌نمایند و مردان بیکار می‌مانند. این در حالی است که من هم باید در خانه کار کنم و هم بیرون از خانه و همسرم باید بیکار باشد؛ پس این تساوی نیست. من با اولین پرواز به وطنم باز می‌گردم و سعی می‌کنم تفاوت بین زن و مرد را حفظ کنم؛ همان‌گونه که این تفاوت در خلقت وجود داشته است. چون این تفاوت‌ها ما را حفظ خواهد کرد» (گزارش توصیفی از اجلاس پکن، شورای فرهنگی اجتماعی زنان، ص ۸، به نقل از: زیبایی‌نژاد، ۱۳۹۱، ص ۱۰۲).

در این نوع تبعیض قانونگذار آگاهانه یا ناآگاهانه حضور زنان را در عرصه عمومی ارزش تلقی کرده است و تلاش زیادی صورت می‌گیرد تا زنان را با تمام وسایل ممکن به سمت آنچه دولتمردان آن را مطلوب می‌دانند سوق دهند؛ بنابراین همان‌گونه که برخی از فیلسوفان حقوق غربی گفته‌اند وضع تبعیض مثبت و در کل عدالت را نمی‌توان از استحقاق اخلاقی تفکیک کرد. عدالت و تبعیض مثبت کاملاً به مسئله فضیلت و مفهومی که ما از زندگی خوب داریم ارتباط دارد (سندل، ۱۳۹۳،

ص ۱۷۷-۱۸۲)، درحالی که فرار از شناسایی یک ارزش عمومی ویژگی اصلی لیبرالیسم است (زیبایی نژاد، ۱۳۹۱، ص ۳۱)؛ بنابراین اعمال تبعیض مثبت برای حضور هرچه بیشتر زنان در عرصه عمومی از یک سو و لغو امتیازهایی که برای حضور زنان در خانواده وجود داشت از سوی دیگر مغایر با فلسفه لیبرالیسم محسوب می شود.

### ۳. تبعیض مثبت از دیدگاه فمینیست‌ها

از آنجاکه اعمال تبعیض مثبت و به کارگیری سیاست‌های استثنایی حمایت‌گرانه از زنان با اصل برابری زنان و مردان در تضاد است برخی از فمینیست‌ها نیز به این گونه تبعیض‌ها روی خوشی نشان نمی دهند زیرا از آن بیم دارند که این تبعیض‌ها دلیلی بر وجود تفاوت میان زن و مرد و همچنین فرودستی زنان نسبت به مردان قلمداد شود؛ برای مثال در بحث‌های مربوط به زایمان، برخی فمینیست‌ها از اینکه کمک هزینه دوران زایمان به عنوان حقوق ویژه‌ای برای زنان تلقی شود که بر مبنای ظرفیت خاص زیست‌شناختی آنها برای بچه زاییدن و نقش اجتماعی خاص مادری که در جوامع غربی به آنها محول شده در نظر گرفته شود می پرهیزند، بلکه می گویند کمک هزینه یاد شده باید در رده عام کمک هزینه‌های بیماری قرار گیرد تا با زنان باردار مثل مردانی رفتار شود که مبتلا به نوعی بیماری‌اند که آنها را تا مدتی از کارکردن معاف می دارد (فریدمن، ۱۳۸۹، ص ۱۸). دیگر قوانین تأمین و حمایتی همچون تعیین موعد نزدیک‌تر برای بازنشستگی زنان نیز مخالف تعالی شخصیتی زنان شمرده شده است (میشل، ۱۳۸۳، ص ۱۲۶).

به هر حال با وجود آنکه تبعیض مثبت ناقض اصل آزادی اراده افراد و مغایر با اصل برابری بود اما فمینیست‌های لیبرال برای تحقق تساوی میان زنان و مردان چاره‌ای ندیده‌اند جز آنکه تبعیض مثبت را به رسمیت بشناسند و حتی بر اعمال آن تأکید کنند، از این رو تبعیض مثبت را به جهت حضور هرچه بیشتر زنان در عرصه‌های عمومی، در قوانین خود گنجانند، دلیل آنها برای چنین کاری این بود که ساختار جامعه به گونه‌ای است که در میدان رقابت برای رسیدن به خیری که از جامعه نصیب افراد می شود - یعنی اقتدار و منزلت و پول - جانب مردان را می گیرد و به زنان کم لطف است (تانگ،

۱۳۹۴، ص ۵۶ / منسیر یج و دیگران، ۱۳۸۷، ص ۶۶).

باین حال در مورد شیوه محو موانع ساختاری موجود در برابر پیشرفت زنان، اتفاق نظری میان لیبرال فمینیست‌های معاصر وجود ندارد. گرایش اختیارگرا معتقد است پس از آنکه قوانین و سیاست‌های تبعیض‌آمیز از کتاب‌ها محو گردد به نحوی که زنان رسماً بتوانند وارد صحنه رقابتی برابر با مردان شوند، دیگر نمی‌توان به این خرده گرفت که چرا مثلاً مردان عضو هیئت علمی دانشگاه‌ها بیش‌تر جانب مردان داوطلب را می‌گیرند تا زنان داوطلبی را که همان قدر صلاحیت دارند؛ یعنی باید این حقیقت را پذیرفت که «کبوتر با کبوتر، باز با باز».

اما گرایش رفاه جو معتقد است که دولت باید برای درهم شکستن تصور دیرینه «حمایت از هم جنس» وارد کار شود، به ویژه هنگامی که کوتاهی در این کار به ناموزونی شدید جنسیتی منتهی شود، نظیر آنچه در اوایل دهه ۱۹۷۰ در هیئت علمی دانشکده علم و هنر دانشگاه هاروارد رخ داد: ۴۸۳ مرد بدون هیچ زنی. این گرایش مدعی است که جامعه باید علاوه بر جبران بی‌عدالتی‌های گذشته تمامی موانع اقتصادی و قانونی را که امروزه بر سر راه پیشرفت زنان قرار گرفته‌اند از میان بردارد؛ بنابراین خواسته لیبرال فمینیست‌های مساوات طلب آن است که زنان داوطلب ورود به مدارس و مشاغل باید ۱. به جای داوطلبان مرد سفید پوستی که به همان اندازه صلاحیت دارند انتخاب شوند (پذیرش یا استخدام ترجیحی) یا ۲. به جای داوطلبان مرد سفید پوستی که بیش‌تر صلاحیت دارند انتخاب شوند با این شرط که بتوانند به خوبی از عهده کار برآیند (تبعیض معکوس). باین حال، لیبرال فمینیست‌های مساوات طلب معتقدند سیاست‌های استخدام ترجیحی یا تبعیض معکوس تنها در صورتی با اصول بنیادین لیبرالیسم سازگاری دارد که اقداماتی ویژه دوران گذار به حساب آید و مشروعیت آنها تا زمانی باشد که زنان به برابری واقعی با مردان دست یابند (تانگ، ۱۳۹۴، ص ۵۶-۵۷).

#### ۴. روایی تبعیض مثبت و عوامل توجیه آن

برخی از عللی که برای توجیه تبعیض مثبت بدان استناد می‌شود و با استناد به آنها این اقدام روا دانسته می‌شود عبارت‌اند از: جبران خطاهای گذشته و افزایش تنوع

(سندل، ۱۳۹۳، ص ۱۶۹-۱۷۰).

## ۱-۴. جبران خطاهای گذشته

مهم‌ترین دلیلی که برای اعمال تبعیض مثبت ارائه می‌شود جبران خطاهای گذشته است. همچنان که برخی در تعریف تبعیض مثبت گفته‌اند «دامنه‌ای از برنامه‌هایی است که مستقیماً به گروه‌های هدفی اشاره می‌کند که مورد تبعیض واقع شده‌اند تا نبرابری‌های به وجود آمده برای آنها را جبران کند»، در این تعریف بر جبران نبرابری‌های تاریخی ایجاد شده تأکید می‌شود. بر اساس این دیدگاه زنان باید اولویت پیدا کنند تا تبعیض تاریخی‌ای که آنها را در موقعیت نامنصفانه‌ای قرار داده است جبران شود. بر اساس این دیدگاه پذیرش زنان در مشاغل و مراکز تحصیلی به‌عنوان منفعتی برای پذیرفته شده تلقی می‌شود و می‌خواهد منافع به‌گونه‌ای توزیع شوند که بی‌عدالتی‌های گذشته و آثار باقی مانده آنها را جبران کند (قربان‌نیا و همکاران، ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۲۲۳-۲۲۴).

اما بحث جبران گذشته با چندین چالش روبروست. نخست اینکه باید در مورد گذشته دست به قضاوت زد. در صورتی می‌توان بحث جبران را پیش کشید که وضعیت زنان در گذشته را وضعیتی ناعادلانه توصیف کرد، یعنی براین اساس باید یک الگوی رفتاری متصور شد و همگان را ملزم به تبعیت از آن الگوی رفتاری دانست و حتی زمان و مقتضیات آن را نیز تا حد زیادی نادیده گرفت. بر این مبناست که می‌توان گذشته را ناعادلانه شمرد و برای حال و آینده حکم به اصلاح آن گذشته نادرست کرد. این همان چیزی است که لیبرال‌ها از آن فرار کرده و می‌گویند ما قصد ارائه یک سبک زندگی برای همه شهروندان نداریم بلکه هرکس خود آزاد است تا بر اساس میل و اراده خود سبک صحیح زندگی را برای خود برگزیند (زیبایی‌نژاد، ۱۳۹۱، ص ۲۳-۳۰). همچنین این اشکال نیز مطرح است که چگونه می‌توان رفتار متفاوت جامعه با زنان و مردان را در گذشته ناعادلانه دانست آن هم درحالی که زنان در آن دوران‌ها خود این رفتار را ناعادلانه نمی‌دانسته‌اند. محققان نیز تأکید کرده‌اند شواهد تاریخی نشان می‌دهد که جوامع بشری در طول تاریخ پدرسالار بوده‌اند و ایدئولوژی بنیادین همه آنها سلطه

مذکر بوده است ولی این ایدئولوژی حتی برای لایه فرودست، یعنی زنان، هم سراسر خسارت نبوده است (پاک‌نیا، ۱۳۹۴، ص ۱۸۶).

دیگر چالش پیش رو این است که «کسانی که از تبعیض مثبت نفع می‌برند لزوماً آن‌هایی نیستند که رنج برده‌اند؛ و کسانی که هزینه جبران را می‌پردازند ندرتاً همان کسانی هستند که مرتکب خطا شده‌اند» (سندل، ۱۳۹۳، ص ۱۶۹). اینکه زنان را بر مردانی ترجیح داد که به خاطر کسب امتیازهای بیشتر از شایستگی بیشتری برای ورود به دانشگاه یا کسب یک شغل، برخوردارند آیا اقدامی عادلانه است؟ آن هم درحالی‌که از یک سو بی‌عدالتی‌های گذشته هیچ ارتباطی با این مردان ندارد و از سوی دیگر بی‌عدالتی‌هایی که در گذشته رخ داده شامل حال این زنان نشده است.

اینکه آیا چنین تبعیض مثبتی منصفانه است پس از اذعان به وقوع بی‌عدالتی در گذشته به این بستگی دارد که مسئولیت جمعی نیز پذیرفته شود. یعنی بپذیریم کسانی که در حال حاضر به سر می‌برند مسئولیت جبران خطاهای نسل‌های گذشته را نیز بر عهده دارند.

## ۲-۴. افزایش تنوع

یکی دیگر از اسباب دفاع از تبعیض مثبت، مسئله افزایش تنوع عنوان شده است (همان، ص ۱۶۹-۱۷۰). در این بحث تبعیض اعمال شده به‌عنوان پاداشی برای فرد تلقی نمی‌شود بلکه در حکم وسیله‌ای برای دستیابی به یک هدف اجتماعی ارزشمند تلقی می‌شود. منطبق با تنوع در واقع استدلالی از زاویه خیر جمعی است. به این معنا که تنوع باعث تأمین خیر جمعی کل جامعه می‌شود (همان)، اما اشکالی که بر مسئله افزایش تنوع وارد است این است که بر چه اساس تنوع می‌تواند باعث تأمین خیر جمعی شود و در نتیجه مبنای رفتارهای تبعیض‌آمیز قرار گیرد؟ آیا منظور از تنوع، صرفاً فیزیک بدنی متفاوت میان زنان و مردان است؟ مسلماً این نوع تفاوت نمی‌تواند مبنای خوبی برای اعمال تبعیض واقع شود چرا که از این گونه تنوع نمی‌توان کارکرد مثبتی انتظار داشت و از صرف تفاوت در فیزیک بدنی خیر جمعی کل جامعه زاده نمی‌شود. اگر این تنوع به دانش و احساسات متفاوت مردان و زنان مستند شود، همچنان که برخی

فمینیست‌ها بر همین مسئله تأکید می‌کنند (ر.ک: فریدمن، ۱۳۸۹، ص ۹۰)،<sup>۱</sup> انتقاد مهمی که متوجه این استدلال می‌شود این است که این نوع استدلال باعث بازتولید تقسیم ذاتی میان مردان و زنان می‌شود (همان)، درحالی‌که هدف از تبعیض مثبت زدودن همین تقسیم‌های ذاتی است. از نظر رفتارشناسان، حتی در صورت قائل شدن به حداقلی از تفاوت‌های طبیعی، این تفاوت‌ها می‌توانند منشأ تفاوت‌های رفتاری قابل توجهی شوند (علاسوند، ۱۳۹۳، ص ۸۵)، و این یعنی کشیدن خط بطلانی بر یکی از پایه‌های تبعیض مثبت که همان وجود تساوی میان زن و مرد باشد. این تنوع را خداوند بر مبنای نظام احسن خلقت در میان زن و مرد قرار داده است تا حداکثر خیر ممکن برای بشریت حاصل شود. همچنین یکی از نهادهایی که می‌تواند نقش سودمندی در تنوع اجتماعی داشته باشد خانواده است (تانگ، ۱۳۹۴، ص ۱۰۷)، چرا که حضور در مجامع عمومی، به ویژه آنجا که ساز و کار اجتماعی کردن بر عهده دولت است باعث می‌شود افراد با مجموعه ارزش‌های واحدی شکل بگیرند اما در مقابل حضور در خانواده‌های هسته‌ای که معمولاً دارای تنوع فکری، فرهنگی و اعتقادی هستند باعث خلق جامعه‌ای بهره‌مند از تنوع می‌شود. با توجه به اینکه تبعیض مثبت به ویژه در زمینه اشتغال به کار زنان باعث کم‌رنگ‌تر شدن شکل‌گیری و نقش خانواده‌های هسته‌ای می‌شود، این مسئله به طور غیر مستقیم به تنوع مطلوب در جامعه ضربه می‌زند؛ بنابراین آن قدر که مسئله تنوع به کار استدلال منکران تساوی زن و مرد و مخالفان اعمال تبعیض مثبت می‌آید به کار معتقدان به تبعیض مثبت نمی‌آید.

## ۵. کارایی تبعیض مثبت و پیامدهای آن

از جنبه عملی ثمربخشی تبعیض مثبت به طور کلی - و نه در مورد خاص زنان - مورد تردید قرار دارد. مخالفان تبعیض مثبت معتقدند تبعیض مثبت همان تبعیض معکوس (Reverse Discrimination) یا تبعیض نو است و گذشته از اینکه نمی‌تواند اهداف خود را محقق کند جنبه‌های نامطلوبی نیز دارد. نخست اینکه این نوع تبعیض

۱؛ برای مثال شیو/ برای اثبات نقش مثبت و سازنده‌تر زنان برای حفظ بوم سازگان جهان تأکید می‌کند: دانش زنان برای حفظ تنوع زیستی حیاتی است؛ این دانشی است متفاوت با دانش مردان.



همچنان که برای زنان مثبت تلقی می‌شود برای مردان منفی است زیرا در شرایطی که مردان از امتیاز مساوی یا بهتری نسبت به زنان برخوردارند باز هم این زنان هستند که موفق به دستیابی به موقعیت‌های شغلی یا تحصیلی می‌شوند. در واقع افزایش فرصت‌های شغلی زنان مساوی با کاستن از فرصت‌های شغلی مردان است. این امر زمانی ناپسندتر جلوه می‌کند که در جامعه به اندازه همه افراد شغل مناسب وجود نداشته باشد و برای دستیابی به شغل مناسب پای رقابت در میان باشد و چنانچه به نفع هر شخص یا گروهی تبعیضی اعمال شود شخص یا گروه دیگری از دستیابی به شغل یا شغل مناسب باز می‌مانند. همچنین در جایی که قانون یا عرف مرد را مسئول نفقه همسر و خانواده می‌داند در اینجا نیز تبعیض مثبت به سود زنان فشار بیشتری بر مردان وارد می‌کند. گفتنی است این اعتقاد همچنان در جهان غرب وجود دارد که مردان نان‌آور اصلی خانواده هستند و درآمد زنان نسبت به درآمد مردان حالت فرعی و ثانویه دارد (فیگنر، ۱۳۸۸، ص ۱۵).

گذشته از این مسائل به نظر نمی‌رسد استفاده از تقدم جنسیتی از تعصبات و نابرابری‌ها بکاهد بلکه به عزت نفس کسانی که با استفاده از این تقدم وارد دانشگاه شده‌اند یا به شغلی دست پیدا کرده‌اند لطمه وارد می‌کند. زیرا در چشم دیگران و حتی خود، افرادی ضعیف به نظر می‌رسند که نه بر اساس شایستگی‌هایشان بلکه با استفاده از تبعیض موفق به ورود به دانشگاه شده‌اند یا به یک شغل یا مقام دست پیدا کرده‌اند. در واقع این یک ایراد عملی است که به تبعیض مثبت وارد است. ایراد عملی نمی‌گوید تبعیض مثبت ناعادلانه است بلکه صرفاً می‌گوید مشخص نیست این نوع تبعیض کارایی داشته باشد چون علاوه بر اینکه ممکن است ریشه تعصبات و نابرابری‌ها در جای دیگری باشد همچنین یک دیدگاه منفی نسبت به کسانی که از این تبعیض مثبت بهره‌مند می‌شوند نیز ایجاد می‌کند.

### ۱-۵. ایجاد ناهمخوانی (Mismatching)

ناهم‌خوانی، اصطلاحی است که بر تأثیر منفی به‌کارگیری تبعیض مثبت برای ورود یک دانشجو به رشته‌ای اطلاق می‌شود که تحصیل برای او در این رشته دشوار است.

بر اساس این نظریه، بدون تبعیض مثبت، فرد در رشته‌ای قبول می‌شود که توانایی تحصیل در آن را دارد و این مسئله باعث می‌شود او شانس خوبی برای اتمام موفقیت‌آمیز این رشته داشته باشد اما در صورتی که با تبعیض مثبت وارد رشته‌ای شده باشد احتمال مردود شدن او افزایش پیدا می‌کند؛ براین اساس تبعیض مثبت باعث لطمه به افرادی می‌شود که از این تبعیض بهره‌مند می‌شوند چرا که نرخ ترک تحصیل آنها را افزایش می‌دهد (De Castella, 2007). اشتغال به کار نیز تفاوتی با اشتغال به تحصیل ندارد در این حالت نیز امکان آنکه شخص از پس امور محول شده به وی بر نیاید افزایش پیدا می‌کند و حتی اگر از آن شغل استعفا ندهد ممکن است با فشارهای بیشتری بر روی خود مواجه شده و به حالت فرسودگی دچار شود؛ لذا تبعیض مثبت نه تنها به گروه هدف کمک نکرده بلکه او را از توانایی و شایستگی خود نیز محروم می‌کند.

## ۲-۵. افزایش تنش میان دو جنس

از آنجاکه تبعیض مثبت با اصل استخدام بر اساس شایستگی همخوانی ندارد (Moens, 1985, p.159)، یکی دیگر از تبعات منفی تبعیض مثبت این است که باعث می‌شود مردانی که با وجود شایستگی بیشتر از کسب موفقیت بازمانده‌اند ناراضی شوند و همین امر امکان بروز تنش و ایجاد تقابل میان زنان و مردان را فراهم کرده و منجر به کینه‌توزی شود (واربرتون، ۱۳۹۵، ص ۱۱۶) از این رو این نوع تبعیض می‌تواند مجدداً تفاوت‌های موجود میان مردان و زنان را پررنگ کند، یعنی همان چیزی را به صحنه بیاورد که فمینیست‌ها از آن گریزان بودند. هم اکنون در غرب جنبشی تحت عنوان ماسکولنیسم شکل گرفته است که واکنشی به این تبعیض‌های مثبت تلقی می‌شود. این جنبش، بازنمایی از عقده‌ها و ناراحتی‌های نهفته بسیاری است که در میان مردان غربی وجود دارد.

از سوی دیگر نیز رسانه‌های گروهی به شدت بر روی این مسئله تأکید می‌کنند که حالا که زنان هر نوع حق و امتیازی دارند که زمانی تنها در انحصار مردان بود دیگر به مردان نیازی ندارند و در نتیجه این مردان هستند که در بحران قرار گرفته‌اند و همین

امر باعث شده است که زنان بیش از پیش تندخو و خشن شوند (فیگز، ۱۳۸۸، ص ۱۳).

### ۳-۵. ماسکولنیسم

فرهنگ لغت انگلیسی آکسفورد ماسکولنیسم و ماسکولنیسم را مترادف یکدیگر دانسته است و این کلمه را به معنای حمایت‌گری از حقوق و نیازمندی‌های مردان و پسران و پیروی یا ترویج نظرات، ارزش‌ها و انجام مطالعاتی در این زمینه تعریف کرده است. بر اساس این دیکشنری، بسیاری ماسکولنیسم را معادل آنتی فمینیسم می‌دانند (Oxford English Dictionary Online, 200). ماسکولنیست‌ها به تبعیض‌هایی که علیه مردان صورت می‌گیرد اعتراض دارند. گفته می‌شود با وجود ادعای برابری میان زنان و مردان اما کارهای سخت و دشوار به مردان واگذار می‌شود و زنان از اینگونه کارها معاف می‌شوند (فرنسیس، ۱۳۸۹، ص ۶۹) وارن فارل به‌عنوان یک ماسکولنیست معتقد است: «مردان اغلب در شغل‌هایی که دارای محیط کثیفی است، شغل‌هایی که توان جسمی بالایی می‌طلبند و شغل‌های خطرناک، مشغول به کار هستند و رفتاری که با آنها می‌شود غیر قابل توجیه است». اطلاعات آماری از سال ۱۹۹۴ در امریکا حاکی از آن است که نود و چهار درصد مرگ و میرهای ناشی از کار مختص مردان است (Blais, 2012, pp.21-39).

ماسکولنیست‌ها همچنین درباره نادیده گرفتن یا کوچک شمردن یا جدی نگرفتن خشونت‌ها ضد مردان، در مقایسه با خشونت‌هایی که علیه زنان روی می‌دهد ابراز نگرانی می‌کنند. آنها از اینکه در رسانه‌ها و جاهای دیگر خشونت علیه مردان به‌صورت طنز به تصویر کشیده می‌شود، ناخشنودند.

نگرانی دیگری که بیان می‌شود این است که در خشونت‌های خانگی با زنان همدردی صورت می‌گیرد و فرض بر بیگناهی آنها نهاده می‌شود درحالی‌که در حمله جنسی زن به مرد و ارباب جنسی زن نسبت به مرد چنین همدردی و فرضی وجود ندارد لذا این مسئله می‌تواند در جرائم مشابه برای مردان در مقایسه با زنان مجازات‌های سنگین‌تری به‌دنبال داشته باشد. البته واقعیت این است که این برخورد دوگانه از آنجا ناشی می‌شود که جوامع غربی خود نیز در ضمیرشان به وجود تفاوت

میان زن و مرد اعتراف دارند و از همین رو در این موارد برخورد دوگانه‌ای در پیش می‌گیرند.

بنابر گفته دیوید بناتار، مدیرگروه فلسفه دانشگاه کیپ تاون، مسائل مربوط به حضانت کودکان، شناخته‌شده‌ترین بخش از فعالیت در زمینه حقوق مردان است. زیرا معمولاً در اغلب نقاط دنیا این حق را برای مادران قائل شده‌اند که در صورت طلاق حضانت اطفال به آنها داده می‌شود. او می‌گوید شانس مردان برای گرفتن حضانت اطفال کمتر از زنان است حتی در مواردی که مادر راجع به حضانت کودک ادعایی ندارد باز هم شانس مرد برای گرفتن حضانت کودک کم‌تر از زن است (Amar, 2012). هواداران حقوق مردان همچنین معتقدند اینکه خدمت نظام وظیفه به مردان اختصاص دارد دلیل دیگری است که نشان‌گر وجود تبعیض علیه مردان است (Messner, 1997, pp.41-48).

ماسکولنیست‌ها معتقدند که نقش‌های جنسیتی متفاوت، طبیعی هستند اما معادله نقش‌های متفاوت برای جنسیت‌های متفاوت و این توازن از سال ۱۹۶۰ بوسیله فمینیسم بر هم خورده است (Amar, Ibid).

#### ۴-۵. لطمه به زندگی خانوادگی

معضل دیگری که رخ می‌نماید این است که تبعیض مثبت در عین حالی که منجر به حضور هرچه بیشتر زنان در عرصه عمومی و دستیابی به مشاغل بیشتری به وسیله آنها می‌شود باعث می‌شود تا زنان برای حضور در بازار کار و دستیابی به ارتقای شغلی از اموری همچون ازدواج، فرزندآوری و رسیدگی به امور فرزندان رویگردان شوند، زیرا ازدواج و وجود بچه موانعی را برای اشتغال و ارتقای شغلی زنان ایجاد می‌کند چرا که گفته می‌شود دنیای کار و شغل با الگویی مردانه قالب‌ریزی شده و به نیازهای زنانه توجه کمتری نشان می‌دهد و زنانی که می‌خواهند حرفه خود را دنبال کنند باید مثل مردها رفتار کنند (فیگز، ۱۳۸۸، صص ۱۹ و ۸۵). پس از یکسو کارفرمایان کاملاً این نکته را مدنظر داشتند که زنانی که ازدواج کرده‌اند یا دارای بچه هستند نمی‌توانند خود را کاملاً وقف کارشان کنند و پیوند آنها با کارشان پیوندی متزلزل بوده که هر آن ممکن

است این پیوند گسسته شود و ازسوی دیگر زنان شاغل نیز به‌خوبی بر این مسئله واقف بودند که برای ادامه حضور در شغل خود و برای ارتقای شغلی نباید تن به ازدواج دهند یا دستکم از بچه‌دار شدن اجتناب کنند (همان، ص ۸۵-۹۱/ منسبریح و دیگران، ۱۳۸۷، ص ۶۵).

این مورد حتی در دید فمینیست‌ها نیز مطرح شده که یکی از دشوارترین کارها این است که هم‌زمان برده‌ی دو ارباب (شوهر و کارفرما) بود (تانگ، ۱۳۹۴، ص ۵۰)، ازاین‌رو زنان متأهلی که در بازار کار حضور پیدا می‌کنند با وضعیتی دشوارتر از وضعیت مردان شاغل مواجه می‌شوند، ازسوی دیگر به اعتراف بتی فریدان فمینیست لیبرال، زنانی هم که مجرد باقی ماندند تا در بازار کار باقی بمانند و از ارتقای شغلی بهره‌مند شوند نیز در نهایت از زنانی که هرگز از آیین زنانه تخطی نکردند خوشبخت‌تر نبودند. فریدان در مصاحبه با شمار زیادی از این زنان شاغل اغلب می‌دید که امیدی ندارند از این «موفقیت» نصیبی ببرند و حتی توهم آن را هم ندارند و مجبورند در تنهایی آزاردهنده به سر ببرند (همان، ص ۴۹). گذشته از این‌ها باتوجه به اینکه خود غربی‌ها کارکردن را «سگ دو زدن» تلقی می‌کنند (همان، ص ۵۱) و یکی از بارزترین مشخصات جامعه ایده‌آل توسعه‌یافته غربی این است که در آن، ساعات کار تا حداقل ممکن کاهش یافته و متقابلاً ساعات فراغت به حداکثر رسیده باشد (آوینی، ۱۳۸۱، ص ۳۰-۳۷)، چگونه می‌شود اعمال تبعیض جهت حضور زنان در بازار کار اقدامی مثبت برای زنان تلقی شود؛ بنابراین باتوجه به وضعیت جسمی زنان از یک سو و ماهیت بعضی از کارها ازسوی دیگر، چنانچه تبعیض مثبت حتی در دوره‌ای بتواند تساوی مطلق میان زن و مرد ایجاد کند اما در بلندمدت منجر به سعادت، آرامش و توفیق زنان نشده گذشته از اینکه تساوی مطلق را نیز نمی‌تواند برقرار کند.

## ۵-۵. مدت زمان اعمال تبعیض مثبت

در تعریف‌هایی که از تبعیض مثبت ارائه شد یکی از ارکان تعریف مسئله موقت بودن این تبعیض‌ها بود. محققان در مورد علت موقتی بودن تبعیض مثبت تصریح کرده‌اند اقداماتی که در چارچوب تبعیض مثبت صورت می‌گیرند باید به شکل موقتی

در سطح جامعه اعمال گردند و به محض دستیابی به اهداف خود، برچیده شوند درغیراین صورت سیاست تبعیض مثبت به صورت غیرقابل توجیهی به ایجاد نابرابری در جامعه انجامیده و به بی عدالتی دامن خواهد زد و باعث پایمال شدن حقوق افراد خواهد شد (گرچی از ندریانی، ص ۳۵۸-۳۵۹).

همه لیبرال‌ها چه اختیارگرایان و چه لیبرال‌های رفاه‌جو یا مساوات‌طلب مسئله تبعیض مثبت را مخالف اصول لیبرالیسم می‌دانند از این رو معتقدند باید این امر یک امر موقت باشد، اما تاریخ انقضایی که برای تبعیض مثبت قرار می‌دهند بسیار مبهم و نامشخص است؛ برای مثال همچنان که گفته شد لیبرال فمینیست‌های مساوات‌طلب معتقدند سیاست‌های استخدام ترجیحی یا تبعیض معکوس تنها در صورتی با اصول بنیادین لیبرالیسم سازگاری دارد که اقداماتی ویژه دوران گذار به حساب آید و مشروعیت آنها تا زمانی باشد که زنان به برابری واقعی با مردان دست یابند». سوال این است که منظور از «برابری واقعی» چیست؟ این دوران گذار قرار است چقدر طول بکشد؟ آیا زمان معینی خواهد داشت؟ مثلاً پیش‌بینی می‌شود طی چه مدت این برابری واقعی محقق شود، طی بیست سال، سی سال، پنجاه سال یا حتی صد سال؟ آیا این امکان وجود دارد که پس از گذشت مدت مدیدی از اعمال این تبعیض‌ها، برابری واقعی مدنظر محقق نشود؟ در این صورت چه باید کرد؟ آیا باید بر فشارها و الزام‌ها افزود؟ این سؤال‌ها، پرسش‌هایی است که بی‌پاسخ مانده است.

اختیارگرایان نیز زنان را در وضعیت دشوار و دلهره‌آوری قرار داده و معتقدند «پس از آنکه قوانین و سیاست‌های تبعیض‌آمیز از کتاب‌ها محو شده باشند به نحوی که زنان رسماً بتوانند وارد صحنه رقابتی برابر با مردان شوند، دیگر نمی‌توان به این خرده‌گرفت که چرا مثلاً مردان عضو هیئت علمی دانشگاه‌ها بیش‌تر جانب مردان داوطلب را می‌گیرند تا زنان داوطلبی را که همان قدر صلاحیت دارند» (تانگ، ۱۳۹۴، ص ۵۶). پس از آنکه تبعیض‌های مثبت به نفع زنان، موفق شدند اهداف خود را محقق کنند یعنی سیاست‌های تبعیض‌آمیز علیه زنان متوقف شود و زنان نیز همچون مردان از فرصت‌هایی برابر برای دستیابی به مقام و موقعیت شغلی، سیاسی، علمی و... برخوردار شدند و اعمال این تبعیض‌ها متوقف شد چنانچه نسبت به گذشته تغییر چندانی در

میزان حضور زنان در مناصب عالی رخ ندهد یا اینکه پس از بروز تغییراتی موقت، اوضاع به حال سابق خود - یعنی وضعیتی که پیش از اعمال تبعیض‌های مثبت بود بازگردد - چه باید کرد؟ در این حالت آیا باید تبعیض‌های مثبت را از سر گرفت یا اینکه این تبعیض‌ها صرفاً یکبار اعمال می‌شوند و برای بار دوم - حتی اگر شرایط به وضعیت پیشین بازگردد - اعمال نخواهند شد؟ حتی حضور برخی زنان در سطوح بالای مدیریتی نیز می‌تواند به گونه‌ای موجب تثبیت نظریه نابرابری زن و مرد باشد به این گونه که «طرفداران نظم قدیم می‌توانند از حضور یک یا دو زن در سطوح بالای مدیریت استفاده کرده و این پندار را تثبیت کنند که ما از موقعیت برابر برخورداریم، چرا که اگر این زنان توانسته‌اند، پس آن‌هایی که نتوانسته‌اند حتماً از استعداد بی‌بهره بوده‌اند» (فیگز، ۱۳۸۸، ص ۱۱۰).

۱۵۵

اگر چنین باشد با توجه به وضعیت جسمانی و روحی زنان و با توجه به اینکه اکثر سرمایه‌ها در اختیار مردان قرار دارد معلوم نیست پس از حذف تبعیض مثبت، چه آینده‌ای در پیش روی زنان خواهد بود. در غرب نیز اختلافات بیولوژیک زنان با مردان برای اشتغال آنها نادیده گرفته نمی‌شود و به‌عنوان توجیهی برای اختلافات فاحش در حقوق مدنی بین زن و مرد به کار می‌رود (همان، صص ۱۸ و ۲۳). سرمایه‌داران، ازدواج و بارداری زنان را مایه دردسر خود می‌دانند، در همین زمینه دونالد ترامپ رئیس جمهور آمریکا که یک سرمایه‌دار است از مخالفت خود با باردارشدن زنان کارمند و اعطای مرخصی زایمان به آنها سخن گفته است. او باردارشدن زنان را موجب دردسر کارفرمایان دانسته و معتقد است حقوق مردان و زنان کارمند تا زمانی که زنان نتوانند به‌خوبی مردان کار کنند، نباید مساوی باشد (کلیتون: ترامپ زنان را سگ می‌داند، ۱۳۹۵). علاوه بر این، هرچقدر فرآیند برابرسازی قدرت زن و مرد طولانی‌تر باشد خطر اینکه زنان به قالب رایج فرهنگ مردان تن دهند و از ماهیت اصلی و جنسیت خود دور بمانند بیشتر است (فیگز، ۱۳۸۸، ص ۱۱۰). البته به‌کارگیری این عبارات توسط برخی فمینیست‌ها ناشی از آن است که آنها به شکل ناخودآگاه میان آنچه آن را ماهیت اصلی زن و مرد می‌دانند تفاوت قائل هستند اما در عین حال هیچ‌گونه نابرابری میان آنها را برنمی‌تابند.

اختیارگرایان نیز از عباراتی استفاده کرده‌اند که دقیقاً مشخص نمی‌کند که کی باید تبعیض مثبتی که برای زنان و حضور آنها در عرصه عمومی ایجاد شده، برداشته شود. اینکه گفته شود تبعیض مثبت زمانی لغو می‌شود که «زنان رسماً بتوانند وارد صحنه رقابتی برابر با مردان شوند» بسیار قابل تأویل است. شواهد حاکی از آن است که فمینیست‌ها به چیزی جز برابری کامل زن و مرد رضایت نمی‌دهند حتی اگر این برابری با اعمال فشار محقق شده و از همین طریق پابرجا بماند. اما ایجاد این برابری و حضور برابر زن و مرد در محیط‌های عمومی همچون محیط‌های دانشگاهی و محیط‌های کار امری دشوار است. زیرا از دیرباز ضروریاتی همچون «ضروریات تولید مثل» ایجاب می‌کرده که اغلب زنان به سبب فشارها و تنش‌های ناشی از بارداری‌های متعدد و نگهداری از نوزدان ناگزیر از ترک کار شوند و به درون خانه سوق داده شوند (تانگ، ۱۳۹۴، ص ۱۰۲). آمارها کنونی نیز مؤید این مسئله است (فیگز، ۱۳۸۸، ص ۱۲۰).

## نتیجه

همچنان که ملاحظه شد تبعیض مثبت با مبانی لیبرالیسم به دلایل متعددی هم‌خوانی ندارد، چرا که ناقض آزادی اراده افراد است و حتی با اصل برابری نیز مغایرت دارد. اقدام‌هایی که نظام‌های لیبرال تحت عنوان تبعیض مثبت به سود زنان، انجام می‌دهند در راستای حضور هرچه بیشتر زنان در عرصه عمومی است و برای تقویت حضور زنان در خانواده و منزل نه تنها امتیازی مقرر نکرده‌اند بلکه اقدام به حذف این امتیازات نیز کرده‌اند. از این رو با این رویکرد، حضور زنان را در عرصه عمومی به‌عنوان یک ارزش عام شناسایی کرده‌اند در حالی که مبانی لیبرالیسم - اومانیسیم، سکولاریسم، فردگرایی و نسبی‌گرایی - به آنها اجازه تحمیل یک ارزش عمومی به جامعه را نمی‌دهد؛ بر این اساس مشروعیت و روایی تبعیض مثبت در فلسفه لیبرالیسم با تردید جدی مواجه است.

از سوی دیگر هدف از اعمال تبعیض مثبت، برقراری عملی تساوی میان زنان و مردان عنوان شده است، اما کارایی اینگونه تبعیض در زدودن نابرابری‌ها نیز محل نظر است. چرا که اعمال تبعیض مثبت خود می‌تواند موجب بازپروری تفاوت‌های زنان و مردان باشد و آنان را به‌عنوان جنس ضعیف نشان دهد. برخی از پیامدهای منفی آن،



ناهم‌خوانی، افزایش تنش میان دو جنس، ماسکولنیسم و لطمه به زندگی خانوادگی است؛ بنابراین می‌توان گفت تبعیض مثبت برای تحقق برابری نیز کارایی ندارد.

## منابع

## \* نهج البلاغه.

۱. آوینی، سیدمرتضی؛ توسعه و مبانی تمدن غرب؛ چ ۳، تهران: ساقی، ۱۳۸۱.
۲. ابن بابویه، محمد بن علی؛ علل الشرائع؛ قم: کتابفروشی داوری، ۱۳۸۵.
۳. ابن شعبه حرّانی، حسن بن علی؛ تحف العقول؛ قم: جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ق.
۴. ارسطو؛ سیاست؛ ترجمه حمید عنایت؛ تهران: انتشارات آموزش و انقلاب اسلامی، ۱۳۷۱.
۵. پاک‌نیا، محبوبه و مردیها، مرتضی؛ سیطره جنس؛ چاپ سوم، تهران: نشر نی، ۱۳۹۴.
۶. تانگ، رزمی؛ درآمدی جامع بر نظریه‌های فمینیستی؛ ترجمه منیژه نجم عراقی؛ چ ۴، تهران: نشر نی، ۱۳۹۴.
۷. دهخدا، علی‌اکبر؛ لغت‌نامه دهخدا؛ ج ۴، چ ۲، تهران: انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ مفردات ألفاظ القرآن؛ چ ۱، بیروت: دارالقلم، ۱۴۱۲ق.
۹. رضایی، تکتیم؛ «جانبداری افزون بر حقوق»، نقد و نظر؛ ش ۱۲، پاییز ۱۳۷۸، ص ۱۶-۲۹.
۱۰. زیبایی نژاد، محمدرضا؛ درآمدی بر نظام شخصیت زن در اسلام؛ چ ۱۶، قم: مرکز نشر هاجر، ۱۳۹۱.
۱۱. سامرویل، جنیفر؛ فمینیسم و خانواده؛ ترجمه محمود ارغوان؛ چ ۱، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۸۸.

۱۲. سروش محلاتی، محمد؛ «جایگاه عدالت در استنباط مسائل فقهی حقوقی زنان»، ماهنامه پیام زن؛ ش ۱۵۵، بهمن ۱۳۸۳، ص ۱۳۲-۱۶۳.
۱۳. سندل، مایکل؛ عدالت: کار درست کدام است؟؛ ترجمه حسن افشار؛ چ ۱، تهران: نشر مرکز، ۱۳۹۳.
۱۴. سندل، مایکل؛ لیبرالیسم و محدودیت‌های عدالت؛ ترجمه حسن افشار؛ چ ۱، تهران: نشر مرکز، ۱۳۹۴.
۱۵. عربی، سیده‌هادی؛ نظریات عدالت توزیعی؛ چ ۱، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۵.
۱۶. علاسوند، فریبا؛ «نسبت زن و مرد»، دانشنامه فاطمی؛ ج ۴، چ ۱، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۳.
۱۷. فرنسیس، بابت؛ شش نیرنگ فمینیسم؛ ترجمه سیدامیرحسین سرکشیکیان (چاپ‌شده در کتاب نقد فمینیسم؛ به‌کوشش سیدجعفر حق‌شناس)؛ چ ۱، قم: انتشارات پژوهشکده باقرالعلوم<sup>ع</sup>، ۱۳۸۹.
۱۸. فریدمن، جین؛ فمینیسم؛ ترجمه فیروزه مهاجر؛ چ ۴، تهران: آشیان، ۱۳۸۹.
۱۹. فکوهی، ناصر؛ «سازوکار تبعیض مثبت به‌مثابه ابزار محرومیت‌زدایی»، پژوهش زنان؛ ش ۳، پاییز ۱۳۸۴، ص ۱۱۵-۱۴۱.
۲۰. فیگز، کیت؛ زنان و تبعیض: تبعیض جنسی و افسانه فرصت‌های برابر؛ ترجمه اسفندیار زندپور؛ چ ۳، تهران: گل آذین، ۱۳۸۸.
۲۱. فیومی، احمدبن‌محمد؛ المصباح‌المنیر؛ ج ۲، چ ۱، قم: منشورات دارالرضی، [بی‌تا].
۲۲. قاری سیدفاطمی، سیدمحمد؛ «تحلیل مفاهیم کلیدی حقوق بشر معاصر»، مجله تحقیقات حقوقی؛ ش ۳۳-۳۴، ۱۳۸۰، ص ۲۰۹-۲۶۵.
۲۳. قربان‌نیا، ناصر و همکاران؛ بازپژوهی حقوق زن؛ ج ۲، چ ۱، تهران: روزنو، ۱۳۸۴.
۲۴. کاتوزیان، ناصر؛ مبانی حقوق عمومی؛ چ ۱، تهران: نشر دادگستر، ۱۳۷۷.
۲۵. کلینی، محمدبن‌یعقوب؛ الکافی؛ تحقیق علی‌اکبر غفاری؛ تهران: دارالکتب

- الإسلامیه، ۱۴۰۷ق.
۲۶. گرجی ازندریانی، علی اکبر؛ «تبعیض مثبت: تبعیض عادلانه یا درمان اثرات تبعیض»، مجله تحقیقات حقوقی؛ ش ۵۵، پاییز ۱۳۹۰، ص ۳۳۱-۳۶۳.
۲۷. لاک، جان؛ رساله‌ای درباره حکومت؛ ترجمه حمید عضدانلو؛ چ ۱، تهران: نشر نی، ۱۳۸۷.
۲۸. مطهری، مرتضی؛ فلسفه اخلاق؛ چ ۴۱، تهران: صدرا، ۱۳۹۳.
۲۹. مطهری، مرتضی؛ عدل الهی؛ چ ۱۵، تهران: صدرا، ۱۳۷۹.
۳۰. معین، محمد؛ فرهنگ فارسی؛ چ ۲، تهران: انتشارات گلی، ۱۳۸۸.
۳۱. منسبریج، جین و دیگران؛ دو جستار درباره فلسفه سیاسی فمینیسم؛ ترجمه نیلوفر مهدیان؛ تهران: نشر نی، ۱۳۸۷.
۳۲. مهرپور، حسین؛ مباحثی از حقوق زن؛ چ ۱، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۹.
۳۳. میشل، آندره؛ جنبش اجتماعی زنان؛ ترجمه هما زنجانی زاده؛ چ ۱، مشهد: نیکا، ۱۳۸۳.
۳۴. نوری، حسین بن محمد تقی؛ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل؛ قم: مؤسسه آل البيت (ع)، ۱۴۰۸ق.
۳۵. واربرتون، نایجل؛ الفبای فلسفه؛ ترجمه مسعود علیا؛ چ ۱۰، تهران: ققنوس، ۱۳۹۵.
۳۶. هدایت‌نیا، فرج‌الله؛ «مبانی نظری عدالت استحقاقی در حقوق زنان»، فصلنامه حقوق اسلامی؛ ش ۴۲، پاییز ۱۳۹۳، ص ۳۹-۶۳.
۳۷. هنسن، جوزف؛ آرایش، مد و بهره‌کشی زنان؛ ترجمه افشنگ مقصودی؛ چ ۳، تهران: گل آذین، ۱۳۹۲.
38. Amar, Vikram and Richard H. Sander, Does affirmative action hurt minorities?, Los Angeles Times, 26 September 2007, available at: <http://articles.latimes.com/2007/sep/26/opinion/la-oe-sander26sep26>.
39. Blais, Melissa and Dupuis-Déri, Francis, "Masculinism and the

- Antifeminist Countermovement. " Social Movement Studies: Journal of Social, Cultural and Political Protest, 11:1 (2012).
40. De Castella, Tom, Just who are men's rights activists?", BBC, 2 May 2012, available at: <https://www.bbc.com/news/magazine-17907534>.
41. <http://www.ion.ir/news/137738.html> کلیتون: ترامپ زنان را سگ می‌داند.
42. Lane, Jan-Erik, Constitutions and political theory, Manchester University Press, 1996.
43. Mélin-Soucramanien, Ferdinand, Le principe d'égalité dans la jurisprudence du Conseil constitutionnel, Paris, Economica, 1997.
44. Messner, Michael A. Politics of Masculinities: Men in Movements, Lanham: Rowman & Littlefield, 1997.
45. Moens, Gabriel, The Politics of Affirmative action: the new discrimination, Sydney, Centre for Independent Studies (CIS) , 1985.
46. Oxford English Dictionary Online (3rd ed.). Oxford University Press. 2000.